

نظام آموزش زبان دوم

چرا زبان دوم را خوب یاد نمی‌گیریم؟

اشاره

چرا در طی سال‌های متمادی، یادگیری زبان دوم در مدارس و دانشگاه‌ها، با شکست مواجه شده است؟ به عبارت دیگر چه عاملی باعث شکست برنامه‌های آموزشی زبان دوم در مدارس و دانشگاه‌های ما شده است؟

چرا همان برنامه‌های آموزشی شکست خورده همچنان در حال اجرا هستند؟ راهکار چیست؟

آیا تاکنون با خود اندیشیده‌اید چرا یک نظام آموزشی - با تمام کاستی‌هایش - می‌تواند بهترین مهندسان، پزشکان و نخبگان را به جهانیان معرفی کند، اما از برنامه‌ریزی در امر آموزش زبان انگلیسی چنان در مانده است که پزشک فوق تخصص و مهندس زبردستش، با آن همه هوش و استعداد سرشار، بعد از سال‌ها آموزش زبان انگلیسی در مدارس و دانشگاه‌ها، از گفتن یا فهم چند جمله انگلیسی عاجز است؟ آیا دور از انصاف نیست که بعد از سال‌ها اعتماد و با آن همه هزینه، بعد از پایان تحصیلات، دکتر، فوق تخصص و مهندس این مملکت، که واقعاً از بهره سواد بالایی هم برخوردارند، متوجه شوند نمی‌توانند با هم قطاران خود در سایر ملل، چند جمله انگلیسی حرف بزنند و به گفت‌وگو بنشینند؟ چرا؟

اگر بخواهیم عمیق و به شکل کلی به موضوع نگاه کنیم، واقعاً به نوعی نگرش منفی برمی‌خوریم که هنوز در سطح کلان جامعه ما نسبت به یادگیری زبان دوم وجود دارد. ما هنوز نتوانسته‌ایم خود را به شکل قانع‌کننده‌ای از این اندیشه آزاردهنده برهانیم که یادگیری زبان دوم لزوماً به مفهوم پذیرش فرهنگ آن کشور نیست!

چرا به محض آنکه اسم زبان انگلیسی، آلمانی و... به میان می‌آید، برخی بی‌درنگ واکنش منفی نشان می‌دهند، چرا که یادگیری زبان بیگانه را برابر با افول شکوه فرهنگ و زبان فارسی و به یغما رفتن ارزش‌های جامعه و ترویج فرهنگ بیگانگان، خاصه غربیان، می‌پندارند و در زیر سایه چنین اندیشه ناصوابی، برنامه‌ریزی‌های مطمئن، صحیح، جدی و مدون و هدف‌داری در باب آموزش زبان انجام نمی‌گیرد تا جایی که یادگیری زبان در نظام آموزشی ما غیرممکن شده است. همگان می‌دانند، دانش‌آموختگان ما از بابت ندانستن زبان انگلیسی هنوز هم توان سنگینی می‌پردازند و خسارت‌های جبران‌ناپذیری را متحمل می‌شوند. نظام آموزشی زبان دوم ما آن قدر ناکارآمد است که آموزش زبان در مدارس و دانشگاه‌های دولتی بیشتر به صورت «رفع تکلیف» اجرا می‌شود.

از دیگر موارد نقد که می‌توان بدان اشاره کرد، مدت ساعات آموزش تعیین شده برای درس زبان انگلیسی در مدارس است. مثلاً به همان اندازه که برای درس ورزش و بهداشت و... وقت تعیین می‌کنند، به همان اندازه هم برای زبان وقت تعیین می‌کنند. گویا به دنبال مساوات و عدالت ساعات درسی می‌گردند. متأسفانه حتی در سطح بالاتری، گویا برنامه‌ریزان آموزشی از این امر بدیهی غافل‌اند و متوجه نیستند که تعداد ساعات آموزش زبان باید متفاوت و بیشتر از درس‌های دیگر باشد. این هم بدان معنا نیست که آموزش انگلیسی مهم‌تر است، بلکه طبیعت یادگیری آن اقتضا می‌کند که مثلاً هفته‌ای ۳، ۴ و یا ۵ بار کلاس برگزار گردد! در بیشتر کشورهایی که دانش‌آموزان و دانشجویان به راحتی زبان دوم را صحبت می‌کنند، تقریباً همه روزه در کنار سایر درس‌ها، کلاس زبان برگزار می‌شود.

این مقاله بر آن است تا با طرح چند سؤال در خصوص آموزش و یادگیری زبان دوم و پاسخ به آن‌ها، تا حدودی از سوء تفاهم‌ها و نگرش‌های منفی موجود در مورد یادگیری زبان دوم بکاهد.

کلیدواژه‌ها: یادگیری زبان دوم

سوالات مطرح و پاسخ‌های ممکن

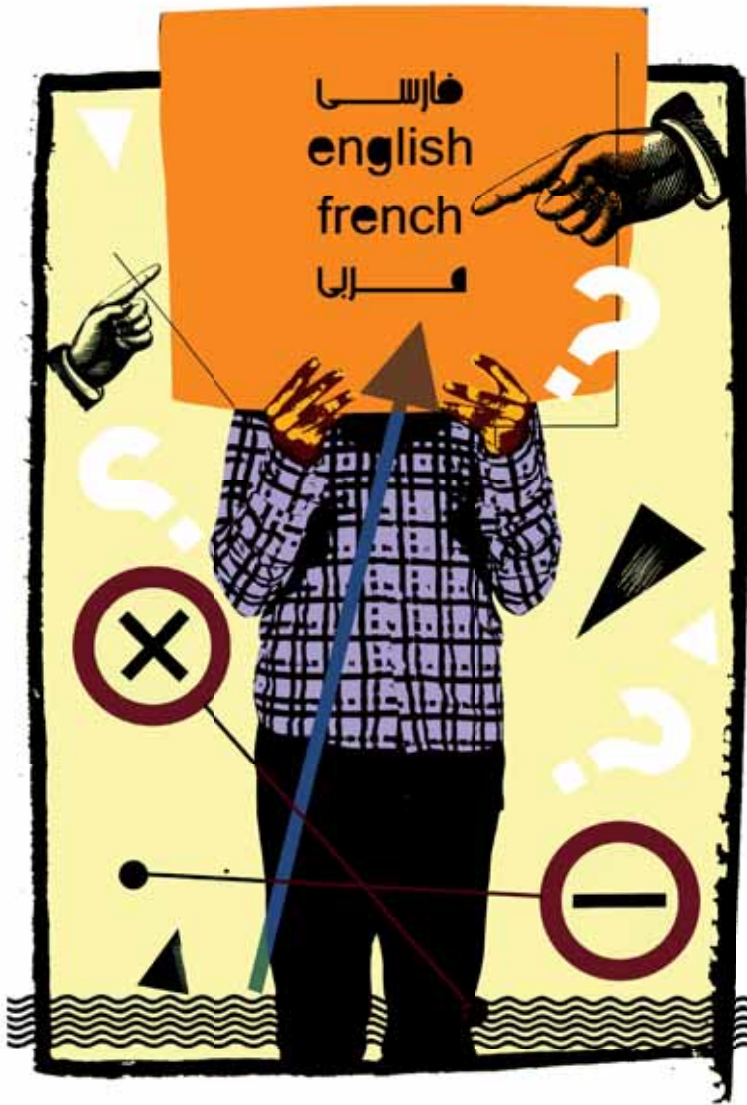
۱. آیا کسانی که زبان‌هایی چون انگلیسی، آلمانی و فرانسه را یاد می‌گیرند، از زبان مادری (فارسی) و فرهنگ خود بیگانه می‌شوند؟ زبان مادری‌شان در بوته نابودی، اضمحلال و فراموشی قرار می‌گیرد؟ آیا این افراد نگرشی منفی نسبت به زبان فارسی پیدا می‌کنند؟

جواب قطعاً منفی است. برعکس، تحقیقات نشان داده است، کسانی که زبان دومی را یاد می‌گیرند، تسلط به مراتب بهتری به زبان مادری پیدا می‌کنند! در مورد ایرانیان هم چنین است و با یادگیری زبان دوم (به‌ویژه در بزرگسالان) زبان مادری بهتر درک می‌شود. حتی در ایران نشان داده شده است که نسبت به زبان فارسی عرق و علاقه بیشتری پیدا می‌کنند. اصلاً باید پرسید، کدامیک از بزرگان ما که در پاسداشت زبان و شعر پارسیان سختی‌ها و مرارت‌ها کشیدند و برای برگرداندن زبان فارسی به جایگاه بلند و رفیع خود از هیچ تلاش و کوششی دریغ نکردند، زبان دومی را نمی‌دانستند؟ مثلاً مرحوم معین؟ دهخدا؟ دکتر عبدالحسین زرین‌کوب؟ جعفر شهیدی؟ شاملو؟ شفیع کدکنی؟ دکتر حسن حبیبی؟ لطف‌الله یارمحمدی؟ دکتر حسابی؟ وانگهی، اگر زبان دومی را نمی‌دانستند، چگونه می‌توانستند فرهنگ و زبان فارسی را به دیگر ملل بازشناسانند؟ مگر می‌شود بدون شناخت و مقایسه فرهنگ و زبان خود با زبان و فرهنگ دیگری، آن را خوب شناخت و به قضاوت نشست و کاستی‌های آموزشی آن را برطرف کرد؟ بدیهی و مبرهن است که تقریباً تمامی بزرگان و افراد فرهنگ‌دوست فرهیخته و دانشمند این کشور، که علاقه وافری به آن داشتند و در پاسداشت زبان و فرهنگ پارسیان کوشیدند، خود زبان دومی را می‌دانستند.

۲. چرا زبان آموزانی (به‌ویژه بزرگسالان) که زبان دومی را یاد می‌گیرند، به‌صورتی چشمگیر و خیره‌کننده به دستور و زبان خود بیشتر آشنا و مسلط می‌شوند؟

بی‌شک کسانی که می‌خواهند زبان دوم مثلاً انگلیسی را یاد بگیرند، برای یادگیری گرامر آن، قطعاً به زبان مادری خود مثلاً فارسی رجوع می‌کنند تا در ابتدا فهم بهتری از موضوع داشته باشند. تا فردی ماهیت فاعل، مفعول، فعل، معلوم و مجهول را در زبان مادری خود درک نکند، این موضوعات را در زبان دوم

هم درک نمی‌کند و به ناچار برای درک بهتر زبان هدف، به دستور زبان مادری خود نیز رجوع می‌کند. و از طرف دیگر می‌دانیم، یکی از راه‌های بهتر یادگیری زبان مادری، مقایسه آن با زبان هدف است. در این اثنا، بسیاری از موضوعات دستوری بهتر آموخته می‌شوند. اما موضوع مهم دیگری که در یادگیری بهتر زبان مادری به ما کمک می‌کند، بحث ترجمه و معادل‌سازی است. هر کسی که زبان دوم را یاد می‌گیرد، خواه ناخواه به ترجمه کلمه‌ها و متن‌ها می‌پردازد و چه بسا هدف بسیاری از افراد، ترجمه متون است. در اینجا زبان‌آموز ناچار است در دریای پهناور کلمات فارسی غوطه‌ور شود تا بهترین معادل را پیدا کند و این باعث گسترده‌گی دامنه لغات و فهم بیشتر او از زبان فارسی می‌شود.



تجربه نشان داده است، کسانی که به یادگیری زبان دوم می‌پردازند و آن را خوب و در حد قابل قبولی فرا می‌گیرند، اتفاقاً به زبان فارسی عشق می‌ورزند

۳. برخلاف افکار عامه، چرا دانشجویان، استادان، مترجمان و یا زبان‌آموزانی که در ایران زبان دومی را یاد می‌گیرند، به زبان و ادبیات، شعر و فرهنگ فارسی علاقه بیشتری پیدا می‌کنند؟!

تجربه نشان داده است، کسانی که به یادگیری زبان دوم می‌پردازند و آن را خوب و در حد قابل قبولی فرا می‌گیرند، اتفاقاً به زبان فارسی عشق می‌ورزند. شاید به این علت که بعد از یادگیری زبان دوم، به شکوه و زیبایی و شیرینی زبان فارسی بهتر پی می‌برند. ردیف، قافیه، ریتم و هارمونی که در شعر فارسی یافت می‌شود، به جرئت و بی‌تعصب می‌توان گفت در کمتر زبان دیگری وجود دارد و زیبایی شعر و کثرت اشعار و ابیاتی که در فارسی وجود دارد، در کمتر زبانی دیده می‌شود. بی‌شک بی‌توجهی و بی‌تدبیری و سهل‌انگاری در پاسداشت شعر و زبان خود را نباید به حساب نفوذ و یادگیری زبان‌های دیگر نهاد. متأسفانه، همان‌طور که در یادگیری و یاددهی زبان دوم شکست خورده‌ایم، به زبان و ادبیات فارسی، به‌خاطر بی‌توجهی، ظلم بسیار کرده‌ایم. ما چقدر توانسته‌ایم شعر شاعران و زبان فارسی را به کودکان، دانش‌آموزان و دانشجویان خود بیاموزیم و آن‌ها را با فرهنگ زبان پارسی مانوس و همراه کنیم؟ کسانی که زبان آلمانی یا فرانسه خوانده‌اند و با زبان و فرهنگ چنین کشورهایی آشنا هستند، قطعاً می‌دانند که ما در مقام مقایسه با این کشورها، با زبان و فرهنگ خود بیگانه‌ایم و در پاسداشت آن نکوشیده‌ایم. شاید کمتر ملت فرهیخته‌ای را در جهان پیدا کنید که واقعاً تا این حد در یادگیری زبان دومی چنین وامانده باشد و از طرف دیگر هم نسبت به زبان و ادبیات خود بیگانه باشد.

ما با یادگیری زبان دوم متوجه ابهت و شکوه زبان فارسی می‌شویم و می‌بینیم چگونه بسیاری از فرهیختگان، شاعران و ادبای جهان به ستایش زیبایی زبان فارسی پرداخته‌اند. شاید یکی از نمونه‌های آن، **گوته**^۱، شاعر پرآوازه اروپا و جهان، که آلمانی‌ها حاضر نیستند او را هم‌سنگ هیچ شاعر و ادیبی در دنیا بدانند، چنان به ستایش از شعر و زبان فارسی می‌پردازد که آدمی حیرت‌زده می‌شود و با خود می‌اندیشد واقعاً شعر و زبان پارسی چیست که چنین شاعری با این همه شکوه و جلال، با فاصله هزاران فرسنگی این چنین ستایشش می‌کند. وی گویی تمام کلمات و سخنان را برای توصیف زیبایی زبان و شعر حافظ ناقص و نارسا می‌بیند. سرانجام می‌گوید:

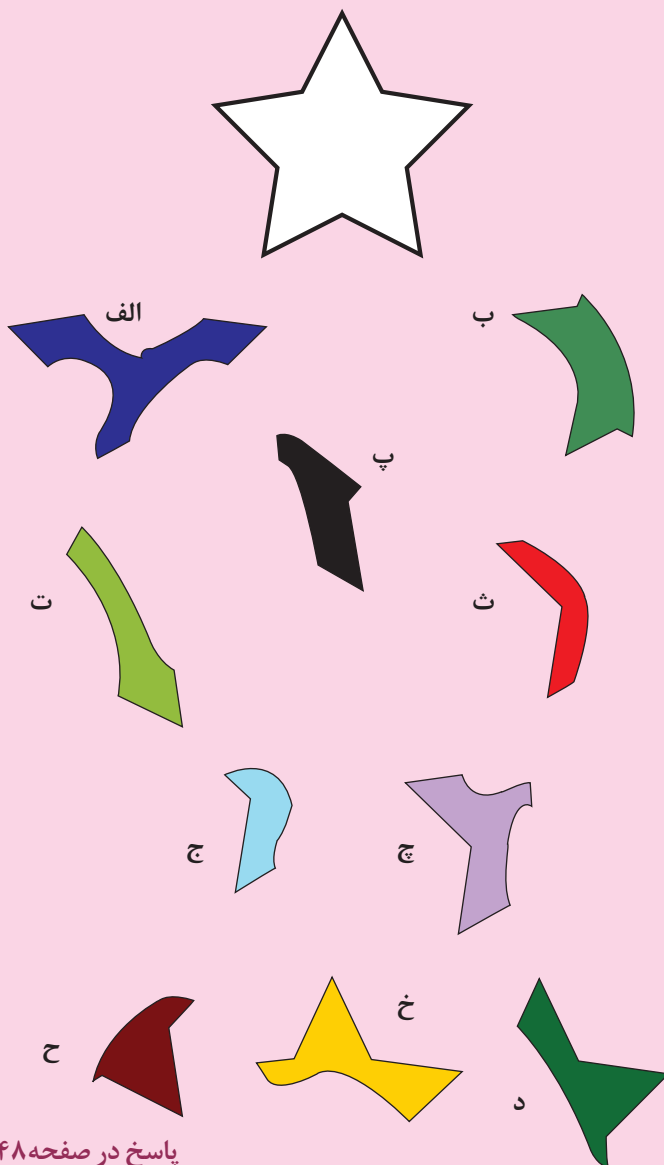
«حافظ! خویشتن را با تو برابر نهادن نشان دیوانگی است!» در جایی دیگر می‌گوید: «ای حافظ آسمانی آرزو دارم که تنها با تو و در کنار تو باشم. چرا که این افتخار زندگی من و مایه حیات من است.» تأثیر وی از حافظ را در دیوان غربی - شرقی‌اش^۲ به وضوح می‌توان دید. نه تنها او که آلمان‌ها نیز به‌خاطر عشق به حافظ در شهر وایمار^۳ آرامگاهی نمادین در کنار گوته برایش بنا کرده‌اند! نه حافظ که دیگر شعرای ایرانی چون خیام و مولانا را در دنیای غرب به‌خوبی می‌شناسند. اگر کسی زبان دومی را به خوبی نداند، چگونه می‌تواند نگرش‌ها و ایده‌های دیگر ملل را (که اتفاقاً نسبت به زبان فارسی بسیار هم مثبت هستند)، در مورد زبان و فرهنگ ما بداند و بفهمد و به دیگران بفهماند؟ بی‌شک کسانی که توانستند مولانا و امثالش را به دنیا معرفی کنند، همان کسانی بودند که زبان دومی را می‌دانستند.

۴. بر فرض مثال، ما زبان دومی را به‌خاطر ترس از تأثیرپذیری فرهنگ و زبان مقصد، به‌درستی برنامه‌ریزی نکنیم و یاد نگیریم. آیا حتماً فرهنگ و زبان خود را بی‌هیچ تغییری حفظ خواهیم کرد؟ و زبان و فکر ما در معرض تأثیر زبان‌ها و فرهنگ‌های دیگر قرار نمی‌گیرد؟

بی‌گمان چنین نیست و نخواهد بود. در دهکده جهانی امروزی، همواره شاهد تقابل، کنش و واکنش و درهم‌رفتگی فرهنگ‌ها و زبان‌ها هستیم. به طبع آن‌ها بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. باید پذیرفت و دانست که همه زبان‌ها و فرهنگ‌ها در حال تحول و دگرگونی هستند. با یادگیری هر زبان، بخشی از فرهنگ و زبان مقصد وارد زبان مبدأ می‌شود و گریزی هم نیست، مگر خود زبان انگلیسی چنین نبود و نیست؟! شاید هیچ زبانی را در دنیا نمی‌توان یافت که به اندازه زبان انگلیسی از سایر زبان‌ها کلمه به عاریه گرفته باشد! پس بهتر است به جای ترس یا پاک کردن صورت مسئله، با این واقعیت امروز کنار بیاوریم که یادگیری زبان دوم عامل دگرگونی و تخریب زبان اول نیست. از طرف دیگر، کنار گذاشتن برنامه مؤثر و کارآمد آموزش زبان باعث عقب‌افتادگی کشور می‌شود. وانگهی باید از خودمان بپرسیم، چگونه باید فرهنگ و زبان خود را به دیگران یاد بدهیم؟ چگونه متخصصان و دانشگاهیان ما با هم‌قطاران خود در اقصانقاط گیتی تبادل افکار و اندیشه کنند؟ چگونه باید گفت‌وگو کنند؟ چگونه ایده و مقالات خود را در جایی دیگر بنویسند و بازگو کنند؟

سرگرمی

کدام چهار قطعه از میان این قطعات را می‌توانیم کنار هم قرار دهیم تا شکل مربوطه درست شود؟



پاسخ در صفحه ۴۸

جمع‌بندی

یادگیری زبان دوم خاصه انگلیسی و توجه به زبان و شعر سرزمین ابدی ما و نیاکانمان، دو مقوله جدا از هم‌اند، اما مثل مدار ۰- و ۱- نیست که بودن هر کدام لزوماً به معنی نبود دیگری باشد. قبل از آنکه در این اندیشه ناصواب گیر افتاده باشیم که یادگیری زبان دوم تأثیر سویی بر زبان و فرهنگ ما می‌گذارد؛ ببندیشیم که بدین وسیله می‌توانیم ارزش‌ها، ایده‌ها، افکار، اشعار و فرهنگمان را به دنیا انتقال دهیم و در معرض قضاوت دیگران قرار دهیم.

باور کنیم که آموزش و یادگیری زبان دوم نیاز مبرم و جزئی جدانشدنی و اجتناب‌ناپذیر از آموزش‌های امروز سراسر جهان است و به نفع کودکان و جوانان این سرزمین است که آن را فراگیرند تا از دسترسی به منابع بی‌شمار علمی که به زبان‌های دیگر به‌ویژه انگلیسی نگاشته شده است، باز نمانند و بدانیم که دانستن و فراگیری آن زبان‌ها هم الزاماً به مفهوم از دست دادن و بی‌اهمیتی به زبان، فرهنگ و ارزش‌های ما و یا در ستیز با آن‌ها نیست!

با چنین رویکردی است که دانش‌آموزان و دانشجویان، استادان، نخبگان و فرهیختگان ما می‌توانند در سطح قابل قبولی زبان انگلیسی یا هر زبان دوم دیگری را فراگیرند و به کار برند تا در مواجهه با مردم دیگر ملل، هم اعتمادبه‌نفس بالاتری داشته باشند و هم ایده، علم و دانش خود را بهتر بیان کنند تا سرعت علم و علم‌آموزی را در دنیا و در این سرزمین پهناور پرافتخار شتاب بخشند. بی‌شک مردمان فرهیخته این کهن‌مرزوبوم حرف‌های گفتنی بسیار دارند و ابزاری مناسب برای انتقال آن‌ها لازم دارند که همانا زبان دوم است.

* بی‌نوشت

1. Johann Wolfgang von Goethe
2. West- Östlicher Divan
3. Weimar

* منابع

۱. جنسن، اریک (۱۳۸۴). مغز و آموزش. لیلی محمدحسین و سپیده رضوی. تهران: انتشارات مدرسه.
۲. صدیقی، فیروز؛ پورگیو، فریده؛ فنواتی، مهناز (۱۳۸۴). نقش جنسیت در شخصیت‌های تکانشی - تأملی بر یادگیری زبان انگلیسی به‌عنوان زبان خارجی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشکده ادبیات و علوم انسانی شهید باهنر کرمان.
۳. پراید، ج. ب (۱۳۷۳). جامعه‌شناسی یادگیری و تدریس زبان. سیداکبر میرحسینی. انتشارات امیرکبیر. تهران.
۴. آن‌ماری، شیمیل، شکوه شمس. سیری در آثار و افکار مولانا. تهران: چاپ اول. ۱۳۶۷.
۵. آثار پروفیسور آنه ماری شیمیل، نوشته دکتر خسرو ناقد. در آنه ماری شیمیل، افسانه‌خوان عرفان. تهران. ۱۳۸۱.
۶. ریاحی. محمدامین. سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی. ۱۳۷۵